

مشعل آبادان

MASHAL ABADAN



NO.2, Feb 2021

شماره ۲، فروردین ۱۴۰۰



پل اهواز، تفریح یک خانواده جوان اوایل دهه ۱۳۵۰



مشعل آبادان

نشریه اینترنتی مشعل آبادان

فرهنگی، تاریخی، اجتماعی

زیرنظر هیئت نویسندگان

شماره ۲، فروردین ۱۴۰۰

تصویر روی جلد: حسین مکی در پالایشگاه آبادان، تابستان ۱۳۳۰

Email: mashalabadan1@gmail.com

علاقه‌مندان می‌توانند مقالات خود را به ایمیل نشریه ارسال کنند.
حقوق معنوی مقالات متعلق به نویسندگان است و ذکر مقالات بدون
درج نام نشریه و نویسندگان غیرمجاز است.

فهرست مطالب

۶		واگذاری‌ها و مسئله زمین در تاریخ آبادان	 مسعود فروزنده
۱۰		هندی‌ها در آبادان	 حسن خادمی
۲۱		آبادان، کارآموزان، فروردین ۱۳۳۰	 سوده ابراهیم‌زاده
۲۶		کلیمیان آبادان	 جلیل صفری
۳۳		حمام‌های آبادان	 علی اکبر فرصتی
۳۸		حمام جرمن	 شهریار ایزدی
۴۴		بمبوی دی موندو	 جبار اقباشاوی
۴۸		بسکتبال آبادان	 علی اکبر فرصتی
۵۱		دو کاپیتان	 عبدالحسن بنی سعید
۵۸		آبادان بوشهر آبادان	 محمدرضا خدری
۶۷		اصطلاحات هندی و انگلیسی رایج در آبادان قدیم	 احمد کعبی فلاحیه
		عکاسان آبادان و خرمشهر	
۶۹		لارنس لاکهارت تولد ۱۸۹۰ وفات ۱۹۷۵	
۷۳		فرانسیس تاکر	
۷۶		جاسم غضبان پور	
۸۰		عکاسخانه ژرژ یونانی آبادان	

همکاران شماره ۲ نشریه مشعل آبادان



شماره ۱ نشریه مشعل آبادان با استقبال گسترده خوانندگان روبه‌رو شد و خستگی را از تن‌مان به در آورد. در چند ماه اخیر که کرونا بسیاری را زمین‌گیر کرده است، کنشگران آبادانی فعالانه در فضای مجازی حضور داشتند. گروهی از مشکلات روزمره همچون دزدیدن دیوار (!)، خرابی فاضلاب، بیکاری، پروژه‌های عمدتاً نافرجام منطقه آزاد و آینده تیم صنعت نفت می‌گفتند؛ برخی به بازکاوی رویدادهای دهه‌های گذشته و از بین رفتن عمارت‌های قدیمی آبادان می‌پرداختند. هر دو گروه به‌رغم دغدغه‌های متفاوت، به یک چشم‌انداز خیره مانده‌اند و آن، شکوه آبادان در آینده نزدیک است که بتواند رفاه و سعادت مردمانش را تضمین کند. مشعل آبادان با درک عینی از وضعیت اجتماعی، به هر دو گروه احترام گذاشته و تلاش دارد منعکس‌کنندهی خواسته‌های آنان باشد.



واگذاری‌ها و مسئله زمین در تاریخ آبادان

مسعود فروزنده

این نوشتار به مسئله زمین و واگذاری‌ها در آبادان اختصاص دارد. مسئله زمین از سال ۱۹۰۳ پس از فرمان مظفرالدین شاه مبنی بر واگذاری زمین‌های خرمشهر و آبادان به شیخ خزعل آغاز شد. در این زمان بخش عمده‌ای از اراضی در اختیار حاکمیت بود. پس از این فرمان، شیخ خزعل به تصرف زمین‌های املاک خالصه پرداخت و برخی را فروخت و بر دیگر اراضی اجاره مقرر کرد. اطلاع دقیقی از شمار مالکان خصوصی و حوزه اراضی وقفی در دست نیست. سیاست حاکمیت آن بود که شیخ خزعل از محل درآمد این زمین‌ها به ساخت‌وساز و عمران پرداخته و قشون نظامی را سامان دهد.

با حضور نمایندگان داری برای تأسیس پالایشگاه

در آبادان نقشه راه متحول گردید. نمایندگان گروه داری با شیخ خزعل قراردادی به امضا رساندند و بخشی از زمین‌های بین بریم و شهر حاشیه بهمنشیر را تصرف کردند. با تاسیس پالایشگاه و ورود مهاجران، زمین به یک مسئله مهم اجتماعی تبدیل شد. به دلیل کمبود زمین برای ساخت و ساز ارزش زمین در شهر هر ساله افزایش یافت. شیخ خزعل به بزرگ اجاره دار آبادان تبدیل شد. اجاره قماره و خانه های کپری بین یک تا سه روپیه در ماه بود. وقتی شیخ خزعل تبعید شد حداقل چهارصد واحد استیجاری در اختیار داشت. مباشرانش یعنی عبدالله و حسین گزی و امیر نیزمالک چند ده واحد بودند.

با تبعید شیخ خزعل به عنوان بزرگ زمین دارو تغییر سلسله قاجار به پهلوی امتیازشیخ خزعل لغو گردید و زمین‌های این فرمان در اختیار دولت قرار گرفت. چند تاجر ایرانی و همدی از این خلا سود جستند.

مرحله دوم به سال های ۱۳۱۲ تا ۱۳۳۰ شمسی اختصاص دارد. شرکت توانست اراضی بیشتری را

از دولت در اختیار بگیرد. ارزش زمین مسکونی در شهر چهار برابر احمد آباد و ده برابر قصبه بود. محله های موسوم به چادر آباد، کاغذ آباد و حصیر آباد با ورود مهاجران جدید افزایش یافت. برخی از ساکنان این محله ها که به شدت فقیر بودند کارگر فصلی یا روز مزد شرکت بودند.

بعد از ملی شدن صنعت نفت، تمامی زمین های شرکت نفت انگلیس - ایران در اختیار شرکت ملی نفت قرار گرفت. از ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۷ که به دوره کنسرسیوم مشهور است. ساخت منازل سازمانی در مقیاسی وسیع افزایش یافت و بحران مسکن فروکش کرد.

قراردادهای زمین و اماکن در این دوره با دو عنوان قابل تعریف است. اول، قراردادهای مدت معین که پنجاه ساله، سی ساله، بیست و پنج ساله و یا بیست ساله بودند و زمین در اختیار ادارات دولتی یا بخش خصوصی قرار می گرفت و پس از پایان قرارداد می بایست مرجوع گردد. دوم، قراردادهای مدت نامعین بود. شرکت اماکن خود همچون

نانوایی‌ها، مغازه‌ها، بقالی‌ها و خیاطخانه‌ها را به‌منظور گسترش رفاه پرسنل در اختیار بخش خصوصی می‌گذاشت و اجاره‌ای ناچیز می‌ستاند.

اما در سه دهه گذشته اغلب بازارچه‌ها غیرفعال شده‌اند؛ زیرا پالایشگاه دلیلی برای استمرار اینگونه خدمات رفاهی ندارد.

اکنون، امور حقوقی پالایشگاه دعاوی مختلف بر سر زمین در دادگاه‌های کشور دنبال می‌کند. منطقه تانک‌فارم محل اختلاف با مسکن و شهرسازی است. پلاک ۳۰۴۷ بریم محل اختلاف شرکت با متعارضان و متصرفان است که زمین‌های دهکده بریم را تصرف کرده‌اند. بخشی از اسناد این زمین‌ها به مردم انتقال یافته است. زمین دادگستری جدید و زمین آموزش و پرورش ایستگاه ۱۰ به شرکت تعلق دارد.

جالب است بدانید امور حقوقی پالایشگاه هنوز در حال شناسایی زمین‌های شرکت است و هم‌زمان برخی دعاوی را با ارگان‌ها، اداره‌ها و مردم دنبال می‌کند.

هندی‌ها در آبادان

حسن خادمی



در سال ۱۳۹۸ سفری به آبادان داشتم. در محل رستوران پاکستان، دیداری با افضل راجا صاحب این رستوران برقرار کردم. نوشتار زیر حاصل این دیدار و مصاحبه بود.

افضل متولد سال ۱۳۳۴/۱۹۵۵ در آبادان و پدرش، محمد اسلم متولد سال ۱۹۱۹ در شهر جلوم ایالت پنجاب هند می‌باشد. پدر محمد اسلم، نورداد نام داشت که به کالاکان شهرت داشت. خانواده افضل از طبقه راجپوت‌های پنجاب بودند که در شهر جلوم به کار کشاورزی اشتغال داشتند. محمد اسلم یک برادر و دو خواهر داشت. وی به کار کشاورزی علاقه‌ای نداشت و دوست داشت خودش کار مستقلی داشته باشد لذا تلاش می‌کرد علی‌رغم کشاورزی که شغل اجدادی آنها بود، به کار دیگری مشغول شود. وی توانست دیپلم خود

را از دبیرستان شهر جلوم بگیرد. پس از گرفتن دیپلم، یکی از برادرانش فوت می‌کند و خانواده از او می‌خواهد که با همسر برادر در گذشته اش ازدواج کند. او به احترام خانواده با بیوه برادرش که دارای یک دختر بود، در سال ۱۹۳۶ ازدواج می‌کند. به علاوه این زن دختر عمویش بود. وی از او صاحب یک دختر به نام نذیر بیگم می‌شود. حدود دو یا سه سال با این زن زندگی می‌کند اما به دلیل اختلافاتی که به وجود می‌آید از وی طلاق گرفته با دختر دیگری ازدواج می‌کند. وی از زن دوم صاحب دو دختر (منور و صنوبر) و یک پسر (اشرف) می‌شود. به این پسر گبان گف می‌گفتند.

اسلم در روستای جلوم دوستی داشت به نام *شفیع* که پدرش خیاط بود. پدر شفیع، *بابا ماهی* نام داشت که در آبادان و در محله *الفی* * برای شرکت نفت خیاطی می‌کرد. وی به همراه دیگر خیاطان هندی البسه مورد نیاز شرکت نفت مانند بیلرسوت را تهیه می‌کرد. این خیاط‌ها مغازه داشتند و همراه با زن و بچه در آبادان زندگی می‌کردند. یکبار که بابا ماهی برای دیدن خانواده

به هند آمده بود، محمد اسلم تصمیم گرفت به همراه وی و پسرش شفیع به آبادان برود. حدود سالهای ۱۹۳۷-۱۹۳۸ بود که وی به همراه این دو نفر به وسیله قطار از روستای جلوم به بندر کراچی و از آنجا با کشتی راهی آبادان شد. قبل از ورود کشتی آنها به آبادان، این کشتی در بندر احمدی کویت لنگر انداخت و اسلم چند روزی در آنجا اقامت کرد. در آن زمان این بندر به صورت شهر کوچکی بود که دیواری گلی به دور آن کشیده شده بود. وی تعدادی عرب را در آنجا دید که دارای موهای بلندی بودند. این ها در محلی نشسته و با شانه‌های چوبی، «شپش» ها را از موهای خود در می‌آوردند. به اسلم پیشنهاد شده بود که در کویت بماند و در همین جا مشغول به کار شود اما وی با دیدن این صحنه ها پیشنهاد کار در کویت را با اینکه حقوق خوبی به او می‌دادند نپذیرفت و راهی آبادان شد. اسلم پس از ورود به آبادان در منطقه الفی و در نزد خیاطان هندی مشغول به کار شد و در همین محل نیز به او جای خواب و استراحت دادند. بیشتر این خیاط ها اهل روستای جروم در ایالت پنجاب هند بودند. چون

اسلم فرد با سوادى بود، به هنگام اندازه گيرى لباس‌ها اندازه ها را ياد داشت مى‌کرد. از جمله خياط‌هاى هندی مى‌توان به *ملا محمد شفيع* نام برد که مسلمان بود و در خيابان پهلوى دوزندگى داشت. *سردار* نفر ديگرى بود که در آبادان صاحب يک مغازه خياطى بود. اين دو نفر هر دو اهل روستاى جروم در ايالت پنجاب هند بودند. *عالم دين* که او نيز در خيابان پهلوى خياطى داشت اهل گجرات بود. *لاب دين* در بازار روز آبادان صاحب يک خياطى و اهل سيال کوت پنجاب بود. در ميان خياط ها يک خياط هندو به نام *سِکِرا* نيز وجود داشت. اسلم چند ماهى با خياط‌هاى هندی کار کرد و سپس از آنها جدا شد زيرا اين کار براى او سخت بود. وى از يک طرف فردى تحصيل کرده و داراى ديپلم بود، در حالى که خياط‌هاى هندی سواد درست و حسابى نداشتند و از طرف ديگر از نظر اجتماعى جزو طبقات ممتاز هند و از طبقه راجپوت‌هاى هند به شمار مى‌رفت و پدرش از ملاکان و زمينداران بزرگ بود. به همين خاطر نتوانست مدت زيادى با اين خياط ها کار کند. در آبادان هندی‌ها علاوه بر

کار خیاطی شغل‌های دیگری نیز داشتند. بیشتر آنها در استخدام شرکت نفت بودند. از جمله به دو برادر مسلمان هندی مسلمان به نام‌های *هارون میرزا* و *غفور میرزا* می‌توان اشاره کرد که در آبادان زندگی می‌کردند و در استخدام شرکت نفت بودند. آنها پس از مدتی به اهواز منتقل شدند. تعدادی از هندی‌ها دارای مغازه کفاشی بودند. یک آرایشگر هندی در خیابان پهلوی و روبروی رستوران پاکستان بود که زن ایرانی داشت. وی الان در ماهشهر است. در آبادان یک رادیو ساز و ساعت ساز سیک به نام *مانیک* زندگی می‌کرد که مغازه اش در خیابان پهلوی بود. پسران این مرد فیلم‌های هندی را برای نمایش در سینما متروپل از هندوستان به آبادان می‌آوردند. اسلم پس از جدایی از خیاط‌ها با دو نفر هندی آشنا شد که به کویت می‌رفتند و در آنجا اجناس خارجی را خریده به آبادان آورده و می‌فروختند. اسلم تصمیم گرفت که او هم این کار را دنبال کند و از آن به بعد کارش همین شد یعنی از کویت جنس خارجی می‌خرید و این اجناس را به آبادان آورده و در محله بریم به انگلیسی‌ها می‌فروخت. حدود

یکسال به این کار ادامه داد. او اتاقی را در خیابان پهلوی (امام خمینی فعلی) برای اقامت کرایه کرده بود. در کوچه فرشید خیابان پهلوی یک فرد بلوچ زندگی می کرد که یک کافه کوچک داشت. وی به اسلم پیشنهاد کرد که این کافه را از او بخرد اما وی پولی برای خریدن این کافه نداشت. اسلم دوستی هندی به نام اوس ولی داشت که در آبادان صاحب یک مغازه کفافی بود. وی به اسلم گفت این کافه را بخر و نگران پول آن نباش من این پول را به شما قرض می دهم و اینگونه شد که اسلم کافه آن بلوچ را خرید. در آبادان، به کافه *لقده* می گفتند. وقتی کافه را از آن مرد بلوچ تحویل گرفت. تمامی میز و نیمکت های کافه از شدت چربی بسیار کثیف بودند. او میز و نیمکت ها را به خانه برده و همه را تمیز کرده به کافه باز گرداند. در آغاز شروع به کار در کافه، خودش به تنهایی کافه را اداره می کرد. خرید مواد اولیه، آشپزی و پذیرایی از مشتریان همه به عهده وی بود. کافه دارای یک بادبزن بزرگ بود که از سقف کافه آویزان بود و اسلم، هم زمان با آشپزی، با طنابی که به این بادبزن آویزان بود فضای کافه را برای

مشتریان خنک می‌کرد. اسلم پاسپورت انگلیسی داشت و پس از یکسال و اندی کار در کافه برای آوردن خانواده به هند رفت. وی همراه با همسر و سه دخترش (منور، صنوبر و پروین) به ایران باز گشت. وی برای اقامت خانواده، خانه‌ای را در کوچه فرشید اجاره کرد. اولین پسر خانواده، سرافراز، سال ۱۹۵۰ در آبادان متولد می‌شود. در این زمان فردی هندی اهل بنگال در آبادان زندگی می‌کرد که کارمند شرکت نفت و صاحب یک رستوران در خیابان شاپور بود. نام وی «چودری» بود و یک زن ایرانی داشت. رستوران این فرد رونقی نداشت و بر عکس کافه اسلم مشتری‌های زیادی داشت. وی به اسلم پیشنهاد کرد که در مالکیت رستوران با او شریک شود و او نیز قبول کرد. پس از مدتی آقای چودری از اسلم خواست که آن کافه کوچک را به او واگذار کند و در مقابل کل رستوران را برداشته و به علاوه مبلغی پول نقد نیز به او بدهد. اسلم پیشنهاد او را پذیرفت و بدین ترتیب، رستوران آقای چودری را صاحب شد. حدود سال ۱۹۴۸ اسلم برای این رستوران نام پاکستان را انتخاب و تابلوی آن را نصب کرد. در آغاز، کار در

رستوران جالب نبود و مانند کافه کوچک خودش مشتری نداشت اما به تدریج وضع بهتر شد. آن آقای بنگالی هم که کافه اسلم را صاحب شده بود، پس از مدتی ورشکست شد. طی سال‌های متمادی، افراد زیادی در رستوران اسلم کار کردند. از جمله آنها می‌توان به رحیم دورقی اهل آبادان اشاره کرد که سرکارگر رستوران بود. غلامرضا و صادق صادقی دو برادر اهل لار بودند که آنها نیز در این رستوران کار می‌کردند. پطروس یک ارمنی بود که در خیابان سعدی زندگی می‌کرد و با اسلم دوست بود. وی با خانواده اسلم رفت و آمد خانوادگی داشت و نام همسرش شوشان بود. رازمیک، زاویک، اونیک، آیدا، آرلت و آناهیتا فرزندان این خانواده ارمنی بودند. آنها بعدها به تهران رفتند. در خانواده اسلم پسران دیگری نیز متولد شدند. سال ۱۹۵۳ رب نواز به دنیا آمد. افضل سال ۱۹۵۵ متولد شد. اسرار سال ۱۹۵۹ پا به دنیا گذاشت و کامیاب آخرین پسر بود که در سال ۱۹۶۱ متولد شد. سال ۱۹۵۳ اسلم همسر دیگری را به عقد خود درآورد. همسر دوم وی یک دختر ایرانی به نام صغرا مرادی بود که از طایفه

ترک‌های قشقایی به شمار می‌رفت. صغرا برای اسلم شش فرزند (سه دختر و سه پسر) به دنیا آورد. ثریا سال ۱۹۵۴ به دنیا آمد اما پس از مدتی فوت کرد. سال ۱۹۵۵ وی صاحب دختری به نام رقیه شد. منصور اولین پسر صغرا بود که در سال ۱۹۶۵ به دنیا آمد. سال ۱۹۷۲ دختر دیگری به دنیا آمد که نام او را نیز ثریا گذاشتند. مهرداد آخرین پسر و فرزند صغرا بود که در سال ۱۹۷۷ پا به دنیا گذاشت. اسلم هیچگاه برای خودش شناسنامه ایرانی نگرفت اما برای همه بچه‌هایش شناسنامه ایرانی گرفت. اسلم سال ۱۹۶۱ دو خترش صنوبر و منور را به پاکستان برد تا در آنجا ازدواج کنند. یکی را به عقد پسر عمو و دیگری را به عقد پسر خاله اش درآورد. سرافراز دیگر پسر اسلم، در آبادان تحصیلاتش را به پایان برد. وی دوران ابتدایی را در دبستان یهودی گنج دانش به پایان برد و برای ادامه تحصیل به دبیرستان ابن سینا رفت. سرافراز پس از پایان سال هفتم دبیرستان، راهی انگلستان شد و در همانجا ماند. رب نواز تا کلاس دوم در مدرسه گنج دانش درس خواند. اسلم پس از شوهر دادن دخترهایش در پاکستان، به ایران باز گشت.

سال ۱۹۶۴ همسر پاکستانی خود را به همراه دو پسرش، اسرار و کامیاب برای زندگی به پاکستان فرستاد. در این میان پروین که در ایران مانده بود در مدرسه بهمن آبادان دیپلم گرفته و سال ۱۹۶۵ به پاکستان رفته و در آنجا ازدواج کرد. هنگامی که افضل، پسر اسلم، شش ساله بود، به همراه برادرش رب نواز برای تحصیل به پاکستان رفت. او پس از پایان تحصیلات و گرفتن دیپلم سال ۱۹۷۳ به ایران باز گشت. وی سال ۱۹۷۷ با یک دختر پاکستانی از طایفه راجپوت به نام روبینا ازدواج کرد. از این زن صاحب یک دختر به نام عایشه و یک پسر به نام داوود شد. افضل همسرش را پس از مدتی از دست داد. او سال ۱۳۷۵ با یک دختر عرب ازدواج کرده و از او صاحب دو پسر (یوسف و داوود) و دو دختر (عایشه و الهه) شد.

بنا به گفته افضل، مسجد رانگونی‌ها در فاصله سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۰ ساخته شد. زمین این مسجد را شرکت نفت به درخواست مسلمانان هندی سنی مذهب در اختیار آنها قرار داد. ساخت مسجد با کمک مالی مسلمانان هندی

ساکن آبادان و خارج از ایران به پایان رسید. برای ساخت این مسجد معماران هندی و حتی مصالح ساختمانی نیز از هند آورده شد. آب و برق مسجد توسط شرکت نفت تامین می‌شد. در محل فعلی پاسگاه مرزی که کنار مسجد واقع شده چهار خانه ساخته شده بود. یکی برای موزن، دیگری برای نگهبان، سومی برای متولی و چهارمین خانه برای تامین هزینه‌های مسجد به افراد اجاره داده می‌شد. ملا شعبان هندی از جمله مستاجرین این خانه بود. از موزنان مسجد می‌توان به علی غالبی که یک هندی مسلمان بود اشاره کرد. زاهد که یک سیاهپوست ایرانی بود از دیگر موزنان این مسجد به شمار می‌رفت. محمد اسلم، آقای رنگونی و ریاض احمد، عضو هیئت امنای این مسجد بودند.

آبادان، کارآموزان، فروردین ۱۳۳۰

سوده ابراهیمزاده



کارآموزان از اقشار ضعیف جامعه بودند که پس از طی دوره‌های مختلف در آرتیزان اسکول، در بخش‌های مختلف شرکت نفت به کار گرفته می‌شدند. بین آنها از نیروهای انقلابی و چپ، فوتبالیست و بسکتبالیست تا نخبگان فرهنگی و اهل قلم دیده می‌شد، اما گرایش عموم آنان ضدیت با قدرت استعماری بریتانیا بود.

اعتصابات گسترده فروردین ۱۳۳۰ که چند روز پس از ملی‌شدن صنعت نفت در شهرهای نفتی رخ داد، قابل اهمیت است. برخی می‌گویند چرا این واقعه هم‌زمان با ملی‌شدن صنعت نفت رخ داد؛ برخی آن را حرکتی خودجوش و گروهی دیگر پدیده‌ای سازمان‌یافته از سوی حزب توده و گروه‌های چپ تلقی می‌کنند. البته کسانی هم دست شرکت را در این حادثه دخیل می‌دانند،

اما شواهد امر حاکی از آن است که ماجرا قبل از ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ تکوین یافت و در فروردین به اوج رسید.

اعتصاب در آبادان ۳ و ۴ فروردین ۱۳۳۰ آغاز شد. تعطیلات نوروز بود و نخستین خبر از اعتصاب در ۷ فروردین منتشر گردید. به رغم حکومت نظامی، هر روز بر تعداد اعتصاب کنندگان افزوده می شد. ۱۲ فروردین نزدیک به هشتصد نفر از کارآموزان به اعتصابیون پیوستند و بر سر «سنوات تحصیلی»، «کمی مزد» و «ازدیاد تعداد اتوبوس» دست به اعتصاب زدند. هیئتی از تهران عازم آبادان شد و با نمایندگان کارگران به گفتگو نشست. از کارگران خواسته شد به اعتصاب پایان دهند تا در فضایی آرام به تقاضاهایشان رسیدگی شود. سخنگوی شرکت نفت نیز اعلام کرد تا زمانی که تمامی کارگران سر کار خود حاضر نشوند امکان شروع مذاکرات وجود ندارد.

اما جریان های ناشناخته ای به تحرک در میان کارگران ادامه می دادند. اعتصاب در ۲۲ فروردین در آبادان به زدوخورد انجامید. یکی از کارآموزان

مجروح شد. ماجرا را از زبان مخبر روزنامه اطلاعات بخوانیم: «کارآموزان به دنبال این حادثه پرچم سفید را به خون آغشته کرده و در خیابان‌ها به تظاهرات پرداختند. در شبانه‌روزی آنان نیز به تدریج بر شدت اوضاع افزوده شد. کارآموزان از نزدیک ظهر جوان مجروح را در آمبولانسی قرار داده و وروی آن را با گل‌و گیاه تزئین نموده و پرچم‌های خون‌آلود را بر روی آن گسترده و سپس درحالی‌که در خیابان‌های شهر روان بودند از بالای آمبولانس به سخنانی و تظاهرات پرداختند. عده‌ای از کارگران که تعدادشان به ششصد نفر بالغ می‌شد از کمیسیون حداقل دستمزد که در فرمانداری تشکیل شده بود بیرون می‌آمدند، چون این جریان را دیدند به اجتماع کارآموزان پیوستند. نیروی انتظامی چون کار را سخت دید، متوسل به قوه قهریه شد و به تیراندازی پرداخت. ولی خبرنگار اداره تصریح کرده که آنان به‌طرف هوا تیراندازی می‌نمودند. در دنبال تظاهرات کارآموزان و تیراندازی ممتد نیروی انتظامی اهالی نیز دکان‌ها را بسته و شهر صورت غیرعادی پیدا کرد و تظاهرکنندگان بر شدت عمل افزودند. ساعت

۴ بعد از ظهر در مقابل باشگاه ایران نیز در شهر آبادان عده‌ای کارگر اجتماع داشتند و به تظاهر مشغول بودند که در اثر این تظاهرات سه نفر انگلیسی که معلوم نبود به چه علت به باشگاه ایران که غالباً محل اجتماع ایرانیان است آمده بودند و هنوز هویتشان روشن نگردیده، مقتول شدند. در اثر زدوخورد بین کارآموزان و نیروی انتظامی شش نفر ایرانی نیز مقتول شده‌اند. در دنبال این حادثه عده‌ای ماجراجویان دستگیر شدند و کارآموزان نیز از محل اجتماع پراکنده شدند و اکنون شهر عادی است و نیروی انتظامی بر اوضاع مسلط هستند.»

وضعیت آبادان تا چند روز بعد از این حادثه متشنج بود. گویی بر شهر خاک مرده پاشیده بودند. رزمنده‌های انگلیسی در آب‌های اروند از دور اوضاع را نظاره می‌کردند. رهبران اعتصاب‌کنندگان سخت در تکاپو بودند و هر روز میتینگ و گردهمایی تازه‌ای را ترتیب می‌دادند. جمشیدآباد یکی از مراکز اصلی گردهمایی‌های اعتصابیون بود. سرانجام، پیروزی از آن کارگران بود و شرکت دستور سابق مبنی بر کسر مزایای کارگران را لغو

کرد و قرار شد حقوق روزهای اعتصاب به کارگران پرداخته شود. به نظر نگارنده، یک قانون در رفتار انگلیسی‌ها دیده می‌شد که از سختگیری در دادن حتی کوچک‌ترین امتیازها به کارگران و جامعه پیرامونی حکایت داشت. رفتاری که پژوهشگران آن را خصلت امپریالیستی تلقی می‌کردند.

منابع:

روزنامه اطلاعات

اسناد مرکز اسناد ملی ایران

مذاکرات مجلس شورای ملی



کلیمیان آبادان

جلیل صفری

(دوران جوانی)

آبادان شهری امن برای پیروان ادیان و مذاهب و اقوام بود و از این منظر شهره افاق گشت.

یهودیان، آشوریان، آرامنه، صابئین مندائی، هندوان و گروه‌های افریقایی تبار در کنار مسلمانان شیعه و سنی در امنیت کامل زندگی می کردند و تعارض و اختلافی دیده نمی شد.

چند خانواده مهاجر کلیمی در هنگامه ساخت بزرگترین پالایشگاه خاورمیانه در مرکز شهر سکونت اختیار کردند و کنیسه کوچکی را بر پا ساختند. پیش از آن چند بازرگان کلیمی در کار تجارت فعالیت داشتند. کنیسه کلیمیان در سال هزار و دویست و نود و یک هجری شمسی مطابق با هزار و نهصد و دوازده میلادی ساخته شد. به تدریج

مهاجران یهودی از شهرهای بصره، اصفهان، بوشهر، شیراز و کرمانشاه به آبادان وارد شدند. ارزیابی‌ها نشان می‌دهد یهودیان عرب به موفقیت بیشتری دست یافتند.

این مرکز دینی به مدیریت یک خاخام اداره می‌شد و کلیه فعالیت‌های مذهبی و اجتماعی کلیمی‌ها را هدایت می‌کرد. امار دقیقی از جمعیت کلیمیان در آن سال‌ها در دست نیست و بر حسب خاطرات و روایت‌های شفاهی گمان می‌رود جمعیتی بیش از بیست خانواده در آبادان را تشکیل نمی‌دادند. در خرمشهر نیز چندین خانواده کلیمی زندگی می‌کردند. در زمانه جنگ جهانی دوم جمعیت یهودیان آبادان نزدیک به هشتصد نفر بود و در سال ۱۳۳۵ شمسی بالغ بر هزار و پانصد نفر شد.

همچون هم‌کیشان اروپایی شغل‌های صرافی، فرش فروشی و فروشندگی با شیوه دوره گردی را اختیار کردند. شمار اندکی در پالایشگاه آبادان و ادارات دولتی مشغول به کار بودند.

آزادی کامل برای برگزاری مراسم مطابق تقویم دینی فراهم بود. شنبه را به استراحت می پرداختند و برای ذبح گوشت مورد نیاز خودشان یک قصاب مخصوص در کشتارگاه آبادان داشتند.

در دهه پنجاه خورشیدی، شهرت یهودیان آبادان تحت الشعاع فعالیت خانواده الفی قرار گرفت. الفی توانسته بود در زمین واگذار شده از سوی شرکت ملی نفت در حاشیه میدان کوچکی در بریم مغازه‌ای تاسیس کند و اشیاء لوکس و نشریات اروپایی را به فروش رساند. مغازه او در دید کارکنان، مردم شهر و توریست‌ها قرار داشت. نام میدان در نقشه‌های قدیمی شرکت پیکادلی درج شده بود اما برحسب فعالیت مغازه آقای الفی به فلکه الفی موسوم گردید. یک کلیمی دیگر که شغل پر اهمیت داشت آقای ساویس بود او مالک کارخانه گاز اکسیژن در محدوده پشت پادگان امیر اباد بود. جغرافیای سکونت یهودیان آبادان در محدوده کوچه‌های فرعی بین خیابان امیری و خیابان پهلوی سابق (خیابان امام خمینی فعلی یا ته لنجی‌ها) بود.

بعد از این مقدمه، تا آنجا که حافظه‌ام یاری دهد شرح بیشتری از کلیمیان برای تدوین تاریخ آبادان باز خواهم گفت. امید دارم دوستان دیگر این خاطرات را با دانش خود پربار سازند.

۱- پنج برادر با نام خانوادگی الیاهو که پارچه فروش بودند.

۲- همچنان که در مقدمه گفتم یکی از خانواده‌های معروف یهودی در آبادان خانواده آقای الفی بود. او مغازه شیک و تازه تاسیسی با نام نمایندگی مطبوعات بین المللی در فلکه الفی بریم داشت و در کنار فروش نشریه، لوازم التحریر نیز عرضه میکرد. یک پاساژ نیز در چهارراه امیری داشت. پاساژ مورد اشاره نیز به پاساژ الفی معروف شده بود. پسرانش در آنجا پوشاک خارجی میفروختند. محل زندگی خانواده الفی بالای پاساژ بود. یکی از دختران آقای الفی مددکار در بیمارستان شرکت نفت بود.

یکی از پسران آقای الفی بنام آبراهام مهندس لجستیک بود و در روزهای اول جنگ خدمات با

ارزشی ارائه کرد. الفی اصالتا عراقی بود.

۳- هارون نابی از صرافان مشهور آن دوره بود. افزون بر مغازه صرافی وارد کننده طلا و زیورات نیز بود که به تهران ارسال میکرد. اصالتا عراقی بود.

۴- آقای کویتی دیگر کلیمی صراف بود در پشت پاساژ الفی مغازه داشت.

۵- آقای ذکائی در خیابان امیری صاحب یک مغازه لوکس فروشی بود.

۶- دو برادر بنام اسحق زاده، یکی در خیابان امیری و دیگری در خیابان شاپور مغازه قالی فروشی داشتند.

۷- آقای سینا در نبش خیابان شاپور سابق به فرش فروشی مشغول بود.

۸- برادران زکی و آقای کاشانی هم مغازه قالی فروشی داشتند.

۹- آقای کهن روبروی سینما رکس و اداره دارایی در یک مغازه دو دهنه، نوار کاست موسیقی می

فروخت.

۱۰- آقای ساویس دارای کارخانه پر کردن کپسول اکسیژن واقع در آخر کوی شاه آباد سابق (ولی عصر کنونی) بود. همچنین یک سوپر مارکت بزرگ مواد غذایی دربریم داشت.

در شماره پسین خاطراتی دیگر از شهرم خواهم گفت تا شسته شود غبار و عیان گردد نگین فیروزه‌ای پدران و مادران عزیزمان.



کنیسه کلیمیان، آبادان



موقعیت جغرافیایی کنیسه کلیمی ها، آبادان

حمام‌های آبادان

علی اکبر فرصتی



از گنجینه یادها و خاطرات آبادان، روایتی از بهداشت و حمام‌های شهرمان ارائه مینمایم. انشالله مورد قبول واقع گردد. از آنجائیکه ساختار شهر آبادان، تحت تاثیر قوانین شرکت نفت پایه ریزی و اداره می‌شد، بالطبع بهداشت این منطقه در اولویت خاصی قرار داشته، از سوئی عدم رضایت مردم از اوضاع انزمان، موجب شد تا تحولات اجتماعی صورت پذیرفته و مدیران شرکت نفت در صدد فراهم آوردن امکانات رفاهی و کنترل بیماری‌های مسری و عفونی که یکی از نگرانی‌های مردم بود بر آمدند. از سوی دیگر آن تحولات اجتماعی باعث شد تا در راستای خواسته بحق مردم و اشاعه بهداشت حمام‌های عمومی تقریباً از سال ۱۳۱۲ شمسی فعالیت خود را شروع نمایند. به همین منظور با تعامل بین مسئولین شرکت

نفت و شهرداری ساخت و ساز حمام های عمومی آغاز شد. ناگفته نماند که در آن مقطع زمانی منازل شرکت نفت در بریم و بوارده و کوآترهای کارگری کم و زیاد از امکانات حمام در داخل منزل برخوردار بودند. هرچند در منازل کارگری فراهم آوردن محیط گرمایشی بوسیله پریموس یا اجاق برقی به اصطلاح در حمومک کار ساده ای نبود. اوائل شروع بکار حمام ها تقریباً اثری از رعایت بهداشت در محیط دیده نمی شد. ولی کم کم و به مرور زمان شکل و شمایل بهتری بخود گرفت. وجود کارگرانی بنام کیسه کش و مشتمالچی حال و هوای خاصی را بوجود می آوردند که اکنون فقط خاطره ای از آنها در ذهن مان باقی مانده است. در حمام های عمومی حواشی قابل توجه ای وجود داشت که ذکر بعضی از آنها خالی از لطف نیست. آن زمان خبری از شامپو و صابون شخصی نبود و جناب دلاک همه را بایک کیسه ولیف از دم تیغ میگذروند. گاهی هم به سفارش پدر در زمان کیسه کشیدن پوست بدن را غلفتی میکند، تازه انعام هم می خواست. به هر حال بخاطر رفاه حال مردم حمام هایی در نقاط مختلف شهری و

شرکتی دائر شد که در اینجا به فهرست حمام‌ها می‌پردازیم تا تعداد و گستردگی جغرافیای آنرا خاطر نشان سازیم:

- ۱- حمام حسین گزی خ لین یک احمد آباد
- ۲- حمام جرمن خ پرویزی ۳- حمام کریم زر خ
- گمرک ۴- حمام جنت تنور آباد جنب گاراژ یگانه
- ۵- حمام پاک خ پهلوی سابق ۶- حمام لوکس خ
- زند جنب زیارتگاه سید محمد ۷- حمام مودت
- خ امیر کبیر ۸- حمام مهران لین ۱۵ احمد آباد
- ۹- حمام سده لین ۱۵. بعد از فلکه و ترانس برق
- ۱۰ حمام بختیاری خ زند کوچه پشت بانک ملت
- ۱۱- حمام محمدی احمد آباد نبش فرعی ۳ (بین
- اروسبه ولین یک) ۱۲- حمام برلیان بین لین
- فرعی ۱۳ و ۱۴ احمدآباد روبروی مدرسه ثریا ۱۳-
- حمام صرامی میدان طیب ۱۴- حمام ثابتی پشت
- حمام جرمن ۱۵- حمام خ سعدی پشت مسجد
- شوشتریها(منشعب از خ دبستان) ۱۶- حمام لین ۹
- فرعی ۱۷- حمام لین ۱۰ پشت زندان ۱۸- حمام
- نوربخش لین یک احمد آباد جنب آش فروشی
- خوزستان (عباس آشی) ۱۹- حمام پشت شهربانی

مشعل آبادان، شماره ۲

و جنب باشگاه فولاد (باشگاه جعفری) فولاد نام سابق باشگاه جعفری بوده است.

حمام‌هایی که شرکت نفت در مناطق مسکونی کارگری ساخته بود:

۱- حمام زیبا تانکی دو روبروی اداره بهداشت سابق

۲- حمام ایستگاه ۳ فرح آباد ۳- حمام ایستگاه ۶ فرح آباد روبروی مسجد صدر ۴- حمام ایستگاه ۱۲. روبروی نخلستان

۵- حمام پیروز جنب باشگاه پیروز روبروی دبستان زاینده رود ۶- حمام جمشید آباد روبروی درمانگاه شرکتی.



عکس‌های مرتبط با مقاله ی حمام‌ها در آبادان



حمام جرمن

شهريار ايزدي

فكر نمي كنم كسي دربارۀ آراستگي و خوش تيپ بودن و بهداشت فردي آباداني ها ترديد داشته باشد. شمار حمام هاي عمومي همچون مراكز آموزشي و ورزشي و تفريحي بسيار بود كه خود حكايتگر سطح بهداشت شهري در دهه هاي گذشته است.

حمام هاي عمومي از دهه ۱۳۰۰ شمسي در آبادان احداث شد. در نقشه منازل اوليه شركت و در بخشي از منازل شهري جاياگاهي به حمام اختصاص داشت. به شيوه هاي مختلف آب را گرم و مورد استفاده قرار مي دادند. از آبگرمكن هاي برقي و نفتي تا پريموس بهره مي جستند. با اين وجود حمام هاي عمومي مورد استقبال قرار گرفت. كارگران دلاك، كار كيسه كشي و شستشوي مشتريان را انجام مي دادند.

یکی از معروفترین این حمام ها، حمامی بود بنام حمام جرمن یا ژرمن که در خیابان پرویزی مطابق نقشه پیوست واقع شده بود. من از خیابان پرویزی خاطرات شیرین بسیار دارم و هنوز پس از چهل و دو سال شیفته و شیدایش مانده ام.

چنانچه به نقشه عنایت فرمائید حمام جرمن در جایی قرار داشت که اهالی منطقه عروسیه، احمد آباد و خیابان های امیری، زند، پرویزی، خاقانی، زاهدی و دبستان را پوشش می داد. در دهه پنجاه حمام جرمن و زیبا و حسین گزی از معروف ترین حمام ها بودند.

حمام جرمن، حمام نسبتاً بزرگی بود که به هنگام ورود وارد دالانی به طول ۵ الی ۶ متر می شدید و سپس به محل اصلی در آوردن لباس می رفتید. گنجینه های چوبی برای نگهداری لباس در ارتفاع ۳۰ سانتی متری از زمین واقع شده بود.

مشتری بعد از درآوردن لباس با گذر از دالان دیگری به طول ۴ متر به محوطه اصلی حمام داخل می شد که این محوطه متشکل از سقفی

بلند و دارای دو دریچه شیشه‌ای جهت انتقال نور به داخل حمام بود.

دلاک در کنار حوضچه بود و مشتری در صورت تمایل از خدماتش بهره می برد. دو حوضچه آب سرد و گرم مجزا، دو سکوی حدوداً ۳ متری جهت شستشو وجود داشت که در صورت تمایل مشتری، دلاک اقدام به کیسه کشی می کرد.

مرحله بعدی همانا شستشو با کف فراوان حاصل از قرار دادن صابون در یک کیسه کتانی و فوت کردن در آن، و ریختن به سر و صورت مشتری بود. سپس با یکی دو تا سطل آب گرم کف ها را می زدود.

پس از آن مشتری به محوطه‌ای شامل چهار اتاقک دوش وارد شده و در نهایت با گرفتن دوش مسئول حمام که فردی بنام استاد اسدالله بود رو با صدای

” خشک ” مطلع میکرد تا با آوردن حوله شخصی و یا لنگ های خشک و پاکیزه خود را خشک کند. مشتری پس از پوشیدن لباس و دادن هزینه

و انعام از حمام خارج می‌شد.

به فاصله ۵۰ متری حمام جرمن داخل کوچه‌ای نسبتاً بزرگ، حمام زنانه‌ای بود بنام حمام ثابتی که دختران و زنان اهالی محل از آن حمام استفاده می‌کردند.

در آن اطراف رنگین‌کمانی از مشاغل و ادم‌ها حضور داشتند. آرایشگاه، بستنی و فالوده فروشی، ساندویچ فروشی علی فلافل، مطب دکتر علی تبریزی، عکاسی مهتاب، پرنده فروشی، خیاطی و تابلو سازی صحرایی، از اولین سازندگان تابلوهای تبلیغاتی نئون دار در ایران، کتابفروشی‌های معروف منوچهری و زارعی، خواروبار فروشی، میوه فروشی، تعمیرات دوچرخه و....

اکنون پس از سالیان سال خبری از آن شلوغی و آدم‌ها نیست.

در حال حاضر مجتمع بزرگی بنام ایرانیان به جای حمام جرمن ساخته شده است.

در پایان یاد و خاطره یکی از معروفترین شخصیت‌های شهر در بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ در خیابان

مشعل آبادان، شماره ۲

پرویزی آبادان بنام مرحوم نصرالله ایزدی را گرامی میدارم. پدر بزرگم بود و عضو ارشد انجمن شهر آبادان در زمان مرحوم دکتر محمد مصدق.



موقعیت جغرافیایی حمام جرمن در آبادان

تأسیسات فاضلاب احمدآباد



روز بیست و پنجم دی ۱۳۴۳ کلنگ تأسیسات فاضلاب احمدآباد بر زمین زده شد.

شرکت ملی نفت نزدیک به چهل درصد هزینه‌ها را در قالب کمک مالی تقبل کرد.

خاطر نشان می‌سازد احمدآباد در سال های ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۷ تبدیل به یک محله مسکونی شد. میرزا احمد گیلانی در اسکان مردم و امور شهری وفادارانه ایفای مسئولیت کرد.



بمبوی دی موندو

جبار اقباشاوی

بمبوی دی موندو، سر لین دوازده احمدآباد بود.

دی "موندو" پیرزن زبر وزرنگ و سروزبان داری بود که یکی از قلدرهای محل هم به حساب می آمد و کسی جرأت نمی کرد به او تو بگوید.

حتی اونهایی که تو لین ادعای گردن کلفتی ولاتی داشتند سعی میکردند سر بسر "دی موندو" نگذارند. چرا که چنان سر و زبانی داشت و به سر طرف داد و بیداد میکرد و فحش میداد که طرف ماست هارا کیسه می کرد.

دی موندو مسئول نوبت دهی و حفظ نظم صف آب لوله های فشاری بود که مردم دله های آب را به صف بگذارند و نوبت را رعایت کنند و حقی از کسی ضایع نشود.

در بعضی از لین ها صف زنها جدا بود و صف

مردها جدا و توی بعضی جاها، نه. زن‌ها چادرها
یشان را به کمر می بستند و دله های آبشان که
برایش دسته چوبی درست کرده بودند را از دسته
می گرفتند و جابجا می کردند و خیلی هاشون
بچه ای هم به بغل داشتند. بعضی ها هم برای
اینکه از شر و شور صف و دعوا و غیره، راحت شوند،
اجرتی به کسانی می دادند که کارشان آب آوردن
تادرخانه بود که به آنها سقا می گفتند.

توی هرخانه ی احمد آباد دور تادور حیاط اتاق
بود و توی هر اتاق معمولا یک خانواده زندگی
می کرد بهمین خاطر لین ها پر بچه بود و
داد و بیداد و بازی و هیاهوی پر سر و صدای بچه ها
همیشه برقرار بود و صدای فروشندگان دوره گرد که
"سرتاسر" و "پاکوره" و "خنجر بالی" با دهشاهی
و صف های آب شلوغ بود و اغلب با جر و بحث
و دعوا و کتک کاریهای حتی خونین همراه بود.

آن روزها منازل شرکتی؛ همه آب لوله کشی
تمیز و مرتبی داشتند اما مناطق غیر شرکتی
لوله کشی نشده بود و توی لین های احمد
آباد و مناطق دیگه "بمبو" گذاشته بودند یعنی

لوله‌های فشاری آب.

یک روز تابستان که شرجی غلیظ و دم کرده‌ی بسیار گرمی بود که به زور نفس‌ها درمی آمد و همه از این گرمای طاقت فرسا جانشان به لب آمده و کلافه شده بودند ، توی صف آب، بر سر نوبت ، بین دونفر جروب‌حث شد . کم کم صدایشان بلندتر شد. و دست به یقه شدند.

وساطت‌های اطرفیان ودی موندو اثری نکرد. علی کوچیکه و عباس طماطه و غلو گشنه هم هرچه کردند نتوانستند شر را تمام کنند و دعوا شدیدتر ؛ و به فحاشی ناموسی کشیده شد . صف آب بهم خورد و جیغ و داد همه در آمد و حتی آنهایی که در خانه‌ها ودند بیرون آمدند و لین پر هیاهو و شلوغ شد.

یکی از طرف‌های دعوا که از فحش‌های ناموسی طرف مقابلش که مرتب تکرارش میکرد ؛ بسبار عصبی شده بود، بطرف خانه‌اش دوید و میانجیگران و دیموند و سعی می کردند مرد فحاش را ساکت و آرام کنند.

عاقبت مردی که به خانه رفته بود به سرعت بیرون آمد و تفنگی در دستش بود و داد می‌زد: برین کنار، برین کنار، و دی موند و درحالی‌که دستهایش را بالا گرفته و تکان می‌داد، داد می‌زد: نه، نه تیر نزن، نزن، بطرف مرد تفنگ بدست پیش می‌رفت و آن مرد فریاد می‌زد.

ناگاه تیری شلیک شد و صدای فریادی بلند شد و "دی موندو" نقش زمین شد. زن‌ها جیغ کشیدند.

دی موندو تیر خورده و کشته شده بود.

خردادماه ۹۶

محض اطلاع دوستان، این خاطره را دوست عزیز آقای ابراهیم نصیری از نیک مردان قدیمی آبادان برایم نقل کرده است.



بسکتبال آبادان

علی اکبر فرصتی

از دیر باز، آبادان مهد ورزش و خاستگاه فرزندان برومند و ورزشکار در سطح کشور بود.

هرچند فوتبال نماد آبادان بود ولی ورزشکاران آبادانی در رشته های دیگر همچون وزنه برداری، بسکتبال، والیبال، و شنا همواره در سطح استان و کشور تابناک ظاهر شدند.

بسکتبال از زمره رشته های ورزشی بود که در آبادان مورد حمایت مدیران شهر و پالایشگاه بود و در دبیرستانها و مراکز علمی بالاتر مورد استقبال قرار گرفت.

تاریخچه بسکتبال در آبادان تفاوت چندانی با پیدایش و به رسمیت شناختن آن در کشور نداشت، این رشته از سال ۱۳۱۴ به طور رسمی در کلیه استانها و از طریق مدارس گسترش یافت.

در آبادان تیمهای تاج و جم در این رشته به صورت رسمی و جدی شروع به فعالیت کردند.

تیم تاج به همت سرهنگ سبیغات و همراهی بازیکنانی نظیر خسرو جزایری، گوگول، جلال آرامش و جمشید صفری و در سالهای بعد مجید توفیق، اسد برومی، دکتر بیژن صالحی و دیگر بازیکنان آبادانی با شور و نشاط ظاهر گشت. پیروزیهای این تیم در سطح استان به علاقمندی خیل جوانان آبادانی به رشته ورزشی بسکتبال در مدارس و دبیرستانها انجامید.

تیم بسکتبال جم همیشه رقابت نزدیکی با تیم تاج داشت و طرفدارن زیادی را به سالنهای محل بازی می کشاند. رقابت تیمهای بسکتبال آبادان در دهه چهل و پنجاه شمسی شورانگیز بود و اخبار آن در سطح مطبوعات کشوری انعکاس می یافت.

مسابقات آموزشی بین تیمهای مدارس رازی، سینا، فرخی و امیرکبیر با شکوه برگزار می شدند.

چهرههای شاخصی همچون اسداله رحمانیان، بهرام سرداری، اصغر رنجبران، صلاح الدین و

فلاح الدین دهداری، برادران مهماندوست ستارگان دنیای توپ و تور بودند.

رشته سکتبال در شهرستان خرمشهر هم از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. اغلب رقابتهای حساس و دیدنی در سطح استان بین آبادان و خرمشهر برگزار میشد. بازیکنان برجسته‌ای همچون منصور هفت لنگ، باقر خانچی، سلیم شیبه و برادران نگهبان از ستارگان بسکتبال خرمشهر بودند.

خاطر نشان می‌سازد به دلیل شایستگی‌های بازیکنان آبادان و خرمشهر همواره تعداد زیادی از این جوانان عضو ثابت تیم‌های ملی ایران بودند و درمیدان‌های مختلف ورزشی افتخار آفرینی نمودند.

با درود به روح پر فتوح در گذشتگان و با آرزوی سلامتی برای کلیه ورزشکاران.

دو کاپیتان

عبدالحسن بنی سعید



چرخه‌ی روزگار به گونه‌ای رقم خورد که زمین خاکی بوارده جنوبی ستاره ساز فوتبال ایران شود. این دو کاپیتان حماسه‌ای از جنس اخلاق و شرف در شاهنامه ورزش ایران بیادگار گذاشتند. زمان می‌خواهد و صبوری. در کلیپ و کلام نمی‌گنجد از دوبال شاهین آبادان بسرائیم. زنده یادان دهداری و برمکی آن دو کاپیتان همیشه جاویدان. سال ۱۳۲۵ بزرگترین اعتصاب نفتی در آبادان شکل گرفت. اما اعتصاب سرکوب شد. یکسال بعد تیم شاهین با آرزوهای بزرگ متولد گردید. فوتبال نهادی میشود برای پیروزی‌ها و شاهین‌ها سیزده سال بعد در سال ۳۹ آرزوی بزرگ را محقق و تیم شاهین به رهبری پرویز دهداری قهرمان باشگاههای ایران می‌شود. کاپیتان دهداری سال ۴۳ به تهران رفت تا تجربه اش را در تیم های شاهین

و پرسپولیس پیاده کند در بازی‌های مقدماتی سال ۱۹۶۴ ژاپن در بازی تیم ملی کشورمان با عراق اتفاق تلخی رقم می‌خورد بازیکن حریف با لگدی سخت کاپیتان را متوقف و باعث ناراحتی شدید کلیه او می‌شود. کاپیتان دهداری با اراده‌ای آهنین به جوانان ایمان داشت او در واکنش به استعفای ۱۴ نفر از اعضای تیم ملی؛ مجموعه‌ای از جوانان دسته ۲ و ۳ باشگاه‌ها را به تیم ملی دعوت کرده و تیم ملی کویت را شکست می‌دهد.

مرحوم دهداری مانند بزرگانی که گاه مظلوم جهل و یا افزون طلبی صحنه گردانان مافیا میشوند؛ جفا می‌بیند و در سرمای ورزشگاه آزادی با گلوله های برف و قوطی های کمپوت مورد هجوم مشتی اوباش قرار می‌گیرد. این مرد بزرگ آرام و صبور؛ فوتبال را رها کرد و در سوم آذر سال ۱۳۷۱ چشم از جهان فرو بست. با مرگش فوتبال ایران یتیم و اخلاق ورزشی به کما رفت.

*** از کاپیتان حمید برمکی بگویم. زنده یاد هنرمندی همتای مستطیل سبز در دربی‌لینگ و نفوذ در پشت دفاع حریف و شوت با هر دو پا استاد

بود سال ۳۶ دیپلم گرفت و سپس به تیم ملی دعوت شد. در دهه ی ۴۰ بازی زیبای او در مقابل تیم ملی هندوستان و گل زیبایش هیجان انگیز بود مردم آبادان کارناوال شادی برآه انداختند و کاپیتان محبوب خود را در شهر گرداندند تا او را در فهرست اسطوره های خود جای دهند.

آن اعجوبه تاریخ ساز در سوم آذر ۸۲ از دنیا هجرت کرد و این سوم آذر ها با ما چه کرد. دیدار تیم شاهین آبادان و شاهین تهران و دست فشردن صمیمانه دو کاپیتان پرتوان دهداری و برمکی یعنی سیطره تفکر و تکنیک از حاشیه ی اروند تا قله دماوند؛ در دل تاریخ و در قلوب ما نقش بسته است. در بازی تیم شاهین آبادان و تیم دیگری از خوزستان صحنه جالبی بوجود آمد که تا سالها ورد زبان فوتبال دوستان بود. پاسی بلند روی دروازه شاهین فرستاده شد و میرزا پور محمد بسان پرنده ای سبک بال توپ را باقیچی به وسط زمین ارسال کرد و مرحوم منوچهر سالیبا با برگردانی دیگر توپ را تا پشت محوطه جریمه حریف فرستاد و حال نوبت بزرگ مرد فوتبال آبادان و ایران بود که با

یک قیچی بی نظیروتماشایی توپ را به تور دروازه
حریف نوازش دهد . صحنه‌ای بدیع وماندگار در
تاریخ فوتبال ایران که تاکنون تکرار نشده است.
** روحشان شاد ویادشان همیشه ی ایام

جاودان **

همکاران وهمشهریان عزیزم تا روایتی دیگر از
آسمان پرستاره آبادان. بدرود.



آمار نامه آبادان شماره ۱ آبادان در آغاز دهه ۱۳۵۰

منازل کارمندان متاهل ۳۰۵۲ باب
منازل کارمندان مجرد ۱۱۹۹ باب
منازل کارگردان ۹۸۲۶ باب

تسهیلات بهداری و بهداشت
درمانگاه ۷ درمانگاه مرکزی
درمانگاه صنعتی ۳
درمانگاه مبارزه با تراخم ۲۴
آموزشگاه عالی پرستاری ۱

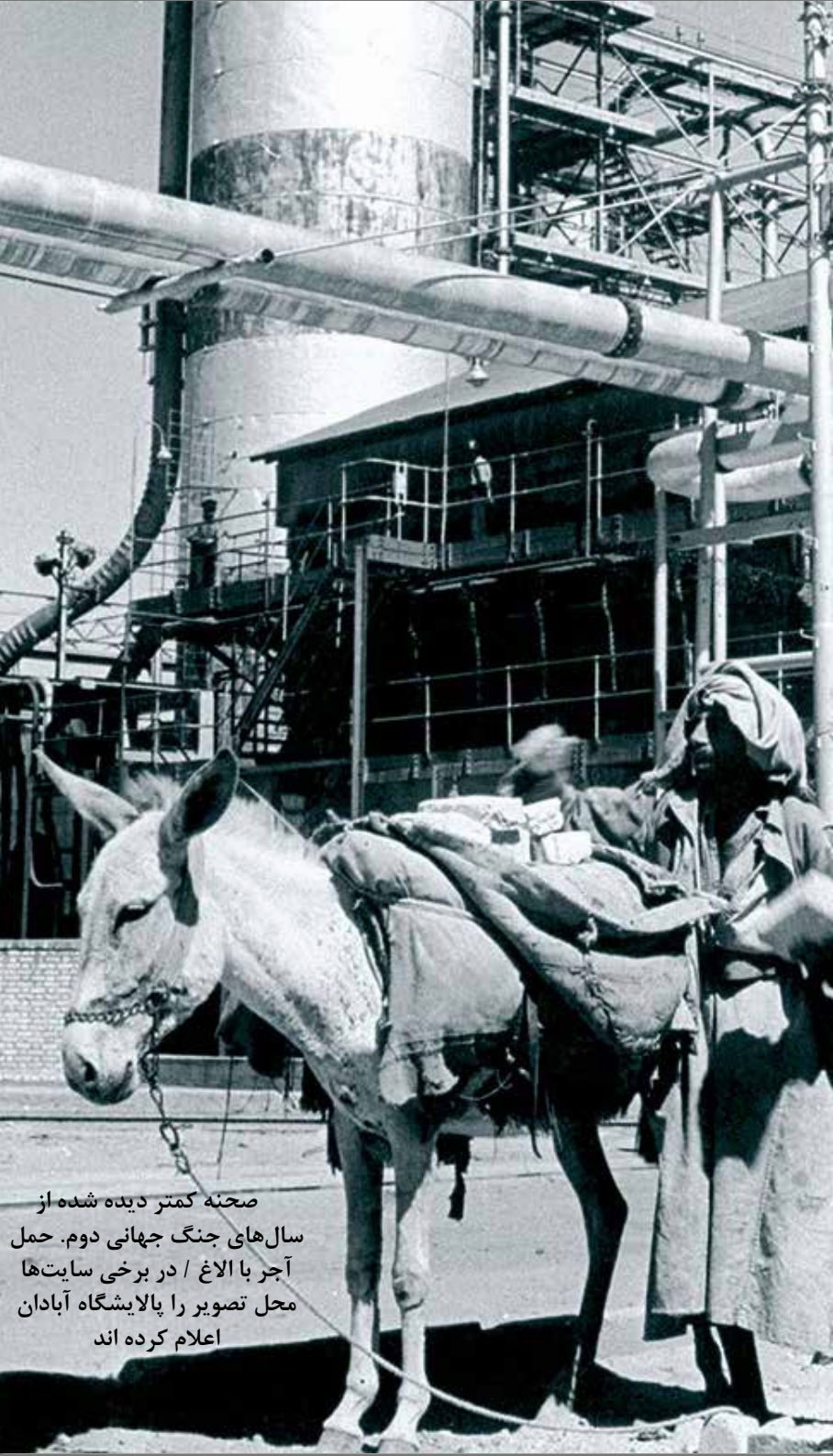
تسهیلات ورزشی
استادیوم استخر شنا کارمندان ۵
استخر شنا کارگران ۳
زمین‌های ورزشی:

فوتبال درجه یک ۸	درجه دو ۵
بسکتبال ۱۰	والیبال ۱۰
تنیس ۱۳	اسکواش ۶
کریکت ۱	اسب دوانی ۱
گلف ۱	

مشعل آبادان



آبادان ۱۹۴۰ میلادی جنگ جهانی دوم / پالایشگاه در تصرف سربازان
انگلیسی - هندی



صحنه کمتر دیده شده از

سال‌های جنگ جهانی دوم. حمل

آجر با الاغ / در برخی سایت‌ها

محل تصویر را پالایشگاه آبادان

اعلام کرده‌اند



آبادان بوشهر آبادان

محمد رضا خدری

در شماره قبل از دوچرخه فکسنی و پیکان گوجه‌ای
نو شتم.

حالا به بقیه ماجرا می‌پردازم...

بالاخره مقداری بنزین تهیه شد، ماشین را باشل
و گل استتار کردیم، شبانه از آبادان خارج شدیم.

چند کیلومتری با چراغ خاموش حرکت کردیم تا
از منطقه نا امن خارج شدیم و سپس به حرکت
عادی ادامه دادیم.

بعد از ۷، ۸ ساعت به روستای رودحله از توابع
بوشهر منزل پدری دامادمون رسیدیم و یکی دو
ماهی در آنجا ساکن شدیم.

پدرم که استخدام اداره بندر خرمشهر بود خود
را به اداره بندر بوشهر معرفی کرد و خیلی زود

مشغول بکار شد.

یک منزل سازمانی به او واگذار گردید. ۸ سال زمان جنگ را در این منزل گذراندیم.

من برای ادامه تحصیل به اداره آموزش و پرورش بوشهر مراجعه کردم.

هیچگونه مدرکی که اثبات کنم و اجازه بدهند از آن مقطع به بعد ادامه تحصیل بدهم نداشتیم. باخود اظهاری، تعهد و یک آزمون ساده پذیرفتند از دوم راهنمایی به تحصیل ادامه دهم.

در طی مدت تحصیلم در بوشهر، چندین مرتبه به جبهه های جنوب نیز اعزام و بین مدرسه و جبهه بالاخره تا مدرک سوم متوسطه هم تحصیل نمودم.

با داشتن گواهی جبهه و قانون کسر خدمت کارت پایان خدمتم را دریافت کردم.

اداره بندر بوشهر سال ۶۸ اطلاعیه استخدام صادر کرد و من هم باتوجه به اشتغال پدرم در اداره بندر و داشتن گواهی ایثارگری در واقع در اولویت

استخدام بودم و مدارکم را تحویل دادم.

متأسفانه به دلیل غیر بومی بودن از پذیرش من خود داری کردند.

پس از مدتی از طریق یکی از بچه های محل که تازه از آبادان برگشته بود شنیدم پالایشگاه آبادان اطلاعاتی با عنوان جذب نیروی کارگری روزمزد موقت شش ماهه منتشر کرده است.

باخودم گفتم میرم آبادان اونجا دیگه حداقل بومی هستم و ایثارگری دارم قطعاً در اولویت استخدام خواهم بود.

به همین خاطر اول صبح با اتوبوس به آبادان عزیمت و ظهر رسیدم در صف تحویل مدارک که از اول صبح تشکیل شده بود قرار گرفتم.

خوشبختانه در همین زمان تحویل مدارک شروع شد و مدارکم را تحویل کارگزینی دادم.

پس از خروج از صف پچ پچ هایی بین تعدادی از متقاضیان در گرفت که میگفتند سعی کنید مسئولین ذیربط متوجه نشوند شما آبادانی هستید.

گفتیم : به چه علت؟

گفتند : دست اندرکاران غیر بومی هستند و بنظر
میاد خیلی تمایلی به جذب بچه های آبادانی
ندارند!

با خودم گفتم ای بابا عجب روزگاری شده که در
بوشهر با شرط غیر بومی از این فرصت و موقعیت
جذب محروم شدم ظاهرا اینجا هم در زادگاه خود
باید محروم و مظلوم واقع شویم؟!!!

از پذیرش مدارک دیپلمه هایی که با من در
نوبت جذب بودند هم خود داری میکردند.

اینجا یه شانس به ما رو کرد و در کمال تعجب
انگار مدرک زیر دیپلم خیلی مهم شده بود و
بداد من رسید!

دیپلمه ها بندگان خدا التماس میکردند که از
ماهم مدرک زیر دیپلممان را بگیرید و ملاک عمل
قرار دهید ما نمیخواهیم دیپلم باشیم .

ولی بدلیل اینکه در کارت پایان خدمت آنان
دیپلم ثبت شده بود از پذیرش مدارکشان امتناع و

عذرخواهی کردند.

آخه پالایشگاه آبادان در آن زمان بعد از پایان جنگ و شروع بازسازی بخاطر نیازی که به نیروی کارگری داشت و نمیخواست کارگران بعد از جذب با ادعای داشتن دیپلم مدعی کارمندی و استخدام رسمی و یا برخورداری از منزل سازمانی و سایر مزایای کارمندی بشوند ، با این تفصیل از پذیرش دیپلمه ها خود داری میکرد و از من دیپلم ناقص نیز تعهدی مبنی بر عدم داشتن دیپلم و یا عدم اخذ دیپلم در سالهای بعد که بخواهم ادعای استخدام رسمی کنم ، دریافت کردند و در پروندهام گذاشتند.

البته بعد از اینکه کمی جای پایم سفت شد و به مرور زمان با بازسازی پالایشگاه این سیاست هم تاحدودی کمرنگ شد ، با وجود سختی های متحمل شده و عقده های به جا مانده از تفاوت های تسهیلات و مزایای کارگری و کارمندی ناشی از سیستم انگلیسی پالایشگاه ، همین برای من هم عامل و انگیزه ای شد تا تحصیل را حین خدمت تا مقطع کارشناسی ارشد ادامه دهم و با ارتقای

شغلی بالاخره خودم را تا بالاترین رده اون اداره بدو استخدام برسانم.

برگردیم به ادامه داستان مراحل جذب در پالایشگاه:

پس از گذشت مدتی ، تماس گرفتند برای آزمون استخدامی و در آزمون کتبی شرکت کردم و قبول شدم. سپس مقرر شد قبول شدگان آزمون کتبی برای تکمیل پرونده و مصاحبه مراجعه کنند.

همچنان یادم بود به اون پیچ پیچ های بعضی از متقاضیان جذب در صف تحویل مدارک که می گفتند متوجه نشوند آبادانی هستید لذا باوجود اینکه یک مرتبه در بوشهر فرصت استخدام را از دست داده بودم ناچاراً بدون درنظر گرفتن راست یا دروغ اون پیچ پیچ ها ، اینجا دیگه جانب احتیاط را گرفتم عینک ریبون را درآوردم و لباس های مد روز که همیشه یک آبادانی را در همه جا انگشت نما می کند و حتی در طول جبهه های جنگ هم همین ها را به تن داشتم به لباسهایی ساده تر تبدیل کردم و لهجه را هم از آبادانی غلیظ به

بوشهری که طی ۸ سال جنگ یاد گرفته بودم تغییر دادم و بالاخره توانستم از این مرحله اصلی که پل صراط نام گذاشته بودیم با موفقیت عبور کنم.

پس از جذب در پالایشگاه بصورت اقماری (۱۴ روز کار ۱۴ روز استراحت) کار می‌کردم.

۱۴ روز استراحت را به بوشهر میرفتم و در همان منزل سازمانی اداره بندر سکونت داشتم که اداره بندر فروش منازل سازمانی خود را اعلام و شرط خرید کارکنان را هم استعلام از اداره ثبت و اسناد کشور مبنی بر نداشتن منزل بنام کارمند شاغل اعلام نمود.

متأسفانه در اینجا نیز در کمال نا باوری منزل سازمانی به پدرم تعلق نگرفت!!!

علت را جویا شدیم گفتند: در استعلام مشخص شده شما در خرمشهر منزل شخصی دارید.

هرچه فریاد زدیم واستدلال آوردیم که منزل ما دست دشمن بوده و الان هم با خاک یکسان است، گوش شنوایی نبود و اینجا هم از خرید منزل

سازمانی محروم شدیم.

با بازنشستگی پدر به ناچار منزل اداره بندر را که به کارمند دیگری به فروش رفته بود باید تخلیه می کردیم.

چاره ای نبود الا ساخت منزل خرمشهری را دنبال کنیم. پول کافی هم نداشتیم.

دفترچه های پس انداز بانکی که در یاداشت قبلی گفتم دقیقه ۹۰ توسط برادر بزرگترم قبل از تصرف خرمشهر از منزل خارج و به همراهش آورده بود هم در آن مقطع در نقد کردن مبلغ پس انداز کمکی نکرد چراکه با پیگیری های مستمر از تهران، در زمان نیاز به پول، تنها موفق به دریافت بخشی از سود سپرده شدیم و از پرداخت اصل پول تا سالها بعد خود داری شد.

با مراجعه به شهرداری اعلام کردند بخشی از منزل در طرح جدید توسعه خیابان افتاده و با منفک شدن ۲۰ متر از عرصه، جمعا ۶۳ متر باقی ماند که با وجود ویرانی خرمشهر و تمام مشکلات و دشواری ها و مصیبت های ستاد بازسازی در ارائه

تسهیلات و کمبود پول نقد و...، به هر شکل منزلی دوبلکس برای سکونت پدر و مادر احداث و سکونت یافتند.

این چند واقعه مانند ظلم های ستاد بازسازی، وعده های توخالی دولت وقت برای ترغیب بازگشت جنگزدگان، عدم نقد کردن اصل پول پس انداز در موقع نیاز، شرط غیر بومی برای استخدام در بندر بوشهر دوران جنگزدگی، ترس از بعضی دست اندرکاران استخدام که می شنیدیم تمایل به جذب بومی در آبادان ندارند، عدم فروش منزل سازمانی اداره بندر بوشهر به پدرم و از این قبیل ناعدالتی های دیگر را که شاهد بودم پیش خودم گفتم ظاهراً جنگ ما فقط باصدام آنور آب نیست بلکه با بعضی صدامیان این ور آب هم همچنان هست!

در ادامه خاطراتی از دهه ۷۰ و از شب های وحشت آبادان خواهم گفت.



اصطلاحات هندی و انگلیسی
رایج در آبادان قدیم
برگرفته از کتاب احمد کعبی فلاحیه

علاقه‌مندان می‌توانند کتاب‌های ایشان را از
کتابفروشی‌های معتبر تهیه کنند

بمبو	شیر آب، شیر فشاری بزرگ
بنگله	خانه‌ی ویلایی یک‌طبقه‌ی بزرگ همراه با فضای سبز فراوان
بای‌روم	اتاق خدمتکار
بونس	پاداش
جیم‌خانه	مکانی برای استفاده از وسایل و ادوات ورزشی
چندل	الوار بزرگ چوبی که در ساختن سقف خانه‌ها به کار می‌رود
دوبه	شناور بزرگی که برای جابه‌جایی کالاهای انبوه به قایق موتوردار بکس می‌شود
دوبی / دوهوبی	رختشو، کارگر لندری
را نگو نی / ر نگو نی	اهل رانگون (پایخت سابق کشور برمه یا همان میانمار کنونی)
رشن / راشن	کوپن، جیره آذوقه
ریفاینری	پالایشگاه

مشعل آبادان، شماره ۲

سنتر استور	فروشگاه مرکزی
سپچه	ریل راه آهن
سلج	منطقه وسیع، مرطوب و گل آلود پشت رودخانه بهمن شیر
سلویج	انبارهای بزرگ ویژه کالاهای اسقاطی
سیت	صندلی سینما
سیکلین	محله هندی ها
صاحب	آقا، ارباب
عمامه قرمزا	کنایه از قوم سیک، زیرا همیشه عمامه قرمز بر سر می کردند.
فایر کرتاهه	آتش کن، تیراندازی کن!
فیدوس	آژیر سراسری پالایشگاه برای اعلام آغاز و پایان کار
قماره	دکان کوچک و چوبی
کرتاهه	انجام دادن
کافی تیم	وقت نوشیدن قهوه
گرانٹ صاحب	کتاب مقدس سیک های هندی
ماندر / مندر	نمازخانه، پرستشگاه
نمس کار	سلام هندی / تعظیم به سبک هندی
هلنگ	آویخته، آویزان
یام نوعی	سیب زمینی شیرین هندی

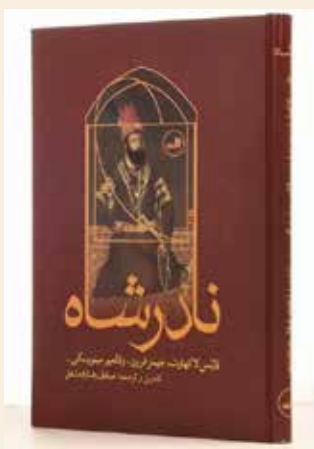
لارنس لاکهارت تولد ۱۸۹۰ وفات ۱۹۷۵

در شماره پیشین از خاطره بازی با عکس‌ها نوشتیم که در سال‌های اخیر مورد استقبال قرار گرفته و از آنجا که آبادان مقصد بسیاری از عکاسان خارجی و داخلی بود و است در هر شماره به بررسی عکس‌ها و عکاس می‌پردازیم.

اولین گروه عکاس و فیلم‌بردار که به تصویر برداری از مسجد سلیمان و آبادان پرداخت عکاسان یک شرکت خصوصی بودند. در ضمن برخی کارکنان اقدام به عکاسی با دوربین شخص می‌کردند. لارنس لاکهارت از همه معروف‌تر و جسورتر بود. او از دهه ۱۳۰۰ شمسی از اماکن شرکت در تهران و آبادان، مردم شهرهای مختلف و آداب و رسوم محلی تصاویر با کیفیتی با زاویه باز برداشت کرد. لارنس لاکهارت کارمند شرکت بود. او به ایران شناسی علاقمند بود و این رشته را تا مرز استادی در دانشگاه دنبال کرد. برخی از تصاویر گرفته شده به دست او در این شماره درج می‌شود. او درباره تاریخ سلسله‌های ایران از جمله دوره نادری و صفوی آثار با ارزشی از خود به جا گذاشت.



از مجموعه عکس های لارنس لاکهارت با مضمون زندگی روزانه مردم



اثر لارنس لاکهارت



لارنس لاکهارت در جوانی



تهران خیابان سپه دفتر شرکت انگلیس پرشیا سال ۱۳۰۶ شمسی
از راست: رابرتسون، لاکهارت، فاتح، فیملی



عکس از لارنس لاکهارت رودخانه اروند زمان عکاسی نامعلوم

فرانسیس تاکر Francis Tucker

متولد ۱۹۳۱ و وفات ۲۰۱۲

او چند تصویر از آبادان در سال ۱۳۵۲ شمسی گرفته است. ما عکس‌ها را از آرشیو دانشگاه ویسکانسین برداشت کرده ایم. تصاویر تاکر از مردم کوچه و بازار بود. یکی از تصاویر متعلق به تاریخ دوم می ۱۹۷۳ است. بیش از سه عکس از جامعه آبادان در آرشیو او دیده نشد. تصاویر دیگر به پالایشگاه آبادان اختصاص دارد.



عکس‌های فرانسیس تاکر از شهر آبادان،
۱۹۷۳ م / ۱۳۵۲ شمسی



عکس‌های فرانسیس تاکر از آبادان، ۱۹۷۳ م / ۱۳۵۲ شمسی

عکاسان آبادان و خرمشهر

جاسم غضبان پور



اهل خرمشهر متولد ۱۳۴۲ است و در نوجوانی به عکاسی علاقمند شد. او به ثبت وقایع مهم که در خرمشهر و آبادان در سال‌های نخست انقلاب به وقوع پیوست همت به خرج داد. عکاس فعال در جبهه‌های دفاع مقدس بود و پس از آن به عکاسی از آثار دوره‌های تاریخی ایران پرداخت. تا کنون علاوه بر چاپ چندین جلد کتاب در زمینه جنگ، در چهل پروژه عکاسی در زمینه ایران شناسی مشارکت داشته است.



سربازان عراقی در حین دزدی از خانه های خرمشهر از خود عکس می گرفتند و افتخار می کردند. از آرشیو شخصی جاسم غضبان پور



تظاهرات مردم خرمشهر پیش از انقلاب، جاسم غضبان پور



بازار صفای خرمشهر و دو مرد، جاسم غضبان پور



علامت راهنمایی رانندگی پر از آثار ترکش، جاسم غضبان پور

عکاسخانه ژرژ یونانی آبادان



عکسی بسیار قدیمی از ساختمانی که ژرژ یونانی خرید و به عکاسخانه تبدیل کرد. بعد از انتشار این عکس برخی گمان بردند فتوشاپ است ولی آقای منصور امامی به نقل از نوه ژرژ یونانی عکس را تایید کرد. ژرژ یونانی در سن پنجاه سالگی است و احتمالاً خوشحال از معامله انجام گرفته، اولین تصویر را به خودش اختصاص داده است.